

حسینیه‌واره‌ها ۱۴۱

از کودکی با «یا حُذَیْن» در دلمان حسینیه ساختیم



دل‌نویسه‌های کربدایی



نویسنده: محسن عباسی ولد

ناشر: آیین فطرت

مدیر هنری و طراح جلد: سید حسن موسی زاده

گرافیک: گروه هنری آیین فطرت

ارتباط با ناشر و هماهنگی پخش: ۰۹۱۰۵۸۵۶۳۱۱

چاپ و صحافی: عمران

نوبت چاپ: چهارم / تابستان ۱۴۰۳

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

با ورود به سایت زیر و خرید اینترنتی

یا ارسال نام کتاب به سامانه پیامکی

کتاب را درب منزل تحویل بگیرید.

www.ketabefetrat.com

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰

کلیه حقوق محفوظ است.

سرپرست: عباسی ولد، محسن، ۱۳۵۵ -

عنوان و نام پدیدآور:

رد نگاهت راه آسمان / موسی کریمایی /

نویسنده: موسی کریمایی /

مشخصات نشر: قم: آیین فطرت، ۱۴۰۳

مشخصات ظاهری: ۱۶۶

فروست: حسینی و آژوها:

از کودکی یا «یا حدین» در دلمان حسینی ساختم: ۴.

شایک: ۶-۶۶-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: چاپ قبلی: جامعه الزهراء علیه السلام، ۱۳۹۲.

یادداشت: بالای عنوان: من از کودکی عاشقت بوده‌ام.

عنوان دیگر: من از کودکی عاشقت بوده‌ام.

عنوان دیگر: دل‌نوشته‌های کریمایی.

موضوع: حسین بن علی علیه السلام، امام سوم، ۴-۶۱ ق.

موضوع: Hosayn ibn 'Ali, Imam III, ۶۲۵-۶۸۰

موضوع: نثر فارسی -- قرن ۱۴

Persian prose literature -- 20th century: موضوع

رده بندی کنگره: PIRA۱۴۸

رده بندی دیویی: ۸۶۲/۸۸۸

شماره کتابشناسی ملی: ۷۸۹۵۲۵۲

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

چه حسی داشتی وقتی که چند جای تن را پاره پاره می کرد
تا کسی رغبتی به تو پیدا نلند؟ به فکر پس از شهادت بود.
دشمن غارتگر را می شناخت. تو را انتخاب کرد تا پیکرش
پوشیده بماند. چه قدر خجالت کشیدی وقتی نتوانستی
در برابر عکال های دشمنانش بایستی و از تنش جدا
نشوی؟ کاش می توانست بمانی، تا نشان پیکر حسین (ع)
باشی وقتی که زینب (ع) میان انبوه شمشیرها و
نیزه های شکسته به دنبال گلی گشته بود. پیراهن
کهنه به تن داشت!

تقدیم به پیراهن کهنه حسین (ع)!

فهرست

www.ketab.ir

- | | |
|----|---|
| ۹ | به جای مقدمه |
| ۱۳ | کربلا قتلگاه حسین <small>علیه السلام</small> نیست: باور کنید! |
| ۱۵ | دو خط موازی منقطع |
| ۱۹ | آینه محدب اشک |
| ۲۱ | بیابان کوهستانی |
| ۲۷ | سر نیزه نشینی |
| ۳۱ | کربلای ابتلا |
| ۳۳ | فطرت کربلایی |
| ۳۵ | دعای مستجاب خدا |
| ۳۷ | خدا تو را آفرید تا آفرینش به هدف خویش برسد |
| ۳۹ | نام اصغر <small>علیه السلام</small> |
| ۴۳ | معنای باب الحوائج |
| ۴۵ | آب |
| ۴۷ | برادر |

- ۴۹ | دلم را گذاشتم کنار حرمت
- ۵۱ | «یا دنیا یا امام»، قانون خداست
- ۶۱ | کربلا را باید زندگی کرد
- ۶۵ | یاد کربلا یاد خداست
- ۷۳ | نقاشی عرش خدا
- ۷۷ | چقدر مرده زنده می‌کنی آقا!؟
- ۷۹ | این جا حرم توست یا خدا؟
- ۸۱ | حسین علیه السلام در همه حرم بخش بود
- ۸۳ | مگر من باید همه چیز را بفهمم؟
- ۸۵ | مگر کسی به مشک هم تیر می‌زند؟
- ۸۷ | ذکر حسین علیه السلام را از من نگیر، حسین!
- ۸۹ | می‌خواهم با پای برهنه تا حرم بیایم
- ۹۱ | آسمان ترازان جا آسمانی نیست

۹۳ | آب و ریاب علیه السلام

۹۵ | کوه و گدای دیدنی

www.ketab.ir

به جای مَقَرَّمه

www.ketab.ir

نَفَس‌هایم سوهان روحم بودند. در هر دم و بازدم غمی
به دلم می‌نشست، غم بودن. زندان و قفس، پیش دنیایی
که من تجربه‌اش می‌کردم، هیچ بود. آنچه می‌زیستمش،
قبر تنگ و تاریکی بود که هر لحظه مردن را در آن تجربه
می‌کردم. مرگ تدریجی را شنیده بودم، اما شنیدن کی بود
همچون چشیدن؟!

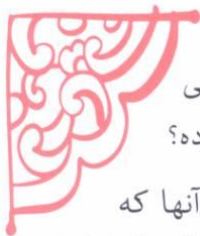
نفسم که بالا می‌آمد، دوست داشتم
کسی راه بازگشتش را ببندد. پایین که
می‌رفت، آرزو می‌کردم بالا نیاید. اما قرار نبود
چرخ روزگار بر وفق مرادم بگردد و همچنان
نفس می‌کشیدم.

دلم قرار نداشت. همیشه هوایش طوفانی بود. آرام گرفتن،
تنها آرزویم بود؛ اما نمی‌یافتمش. از همه جا که بُریدم راه
خانه کسی را در پیش گرفتم که از همان اول باید به سراغ او
می‌رفتم. خدا را می‌گویم.

به راه افتادم. در راه خانه دوست، نوایی از زمین و آسمان
می‌شنیدم که توان فهمش را نداشتم. واژه‌ای میان زمین و
آسمان می‌شنیدم که نمی‌فهمیدم چیست. نزدیک خانه
کمی ایستادم. توان در زدن نداشتم. جلو رفتم. کوبه در را
در دست گرفتم. هر چه در زدن داشتم، روی هم گذاشتم.
چشم بستم و کوبیدم، فقط یک بار.

وقتی کوبه فرود آمد، طنینش حالم را دگرگون کرد. صدای
کوبه خانه‌مان این گونه نبود. نکند این که من کوبیدم، کوبه
در نبود؟ چشم باز کردم: نه! کوبه در است، اما چرا این صدا؟
دوباره کوبیدم و باز همان صدا.

چه آهنگ دل‌نشینی! چه قدر آرامم می‌کند این صدا! گویا
اصلاً غمی به دلم نیامده بوده تا برود. دریای دلم آرام شده
بود و این بار، موج طوفانی اشک امان نمی‌داد. آسمان



چشمم می‌بارید و بر خاکِ رخسارم
سیلاب، جاری شده بود. این چه صدایی
است که در سرتاپای وجودم غوغا به پا کرده؟

دستانم دستِ من نبودند. حرف هم آنها که
می‌زدم، گوش نمی‌دادند. دلم هم نمی‌آمد آنها را از
کوبیدن بازدارم. راستش همه غم‌ها فراموش شده بود، اما
غمی شیرین و سنگین، جای همه را گرفته بود.

نوای کوبه در خانه خدا نفسم را بریده بود. دوست داشتم
در سکوت محض، تنها صدای کوبه، گوشم را بنوازد. حتی
نمی‌خواستم صدای نفسم را بشنوم؛ فقط صدای کوبه در
خانه دوست!

هر بار که آن صدا از کوبه به پا می‌شد، زمین و زمان
با او هم‌نوا می‌شدند و همان واژه را تکرار می‌کردند: خواب
نبودم. باور کن. هر بار که کوبه را می‌کوفتم، صدایی طرب‌زا
چه زیبا می‌گفت: «حسین!» و همین نام بود که دیوانه‌ام
کرده بود: حسین علیه السلام.

همین طور که مست شنیدن نام حسین علیه السلام بودم، به
یاد زمزمه‌های میان راه افتادم. حالا می‌فهمیدم که چه
می‌شنیدم میان زمین و آسمان. زمین و آسمان و هر چه در
آن بود، یک صدا زمزمه می‌کردند: «کربلا». هر چه کوفتم
کسی در نگشود. فهمیدم راه خانه دوست از کربلا می‌گذرد

و اسم رمز ورود به حریم او، حسین علیه السلام است. بار سفر بستم و به کربلا رفتم.

در راه، از میان زمین و آسمان می‌شنیدم همه می‌گفتند: خدا. به کربلا که رسیدم، بی آن که دری را بکوبم وارد شدم و خدا را دیدم. بار انداختم و در حرم خدا نگاهم را به حسین علیه السلام دوختم و خدا را به تماشا نشستم.^۱

کسی به من گفت: «این جا درگاه کریم است، هر چه خواهی عطا می‌شود. چه می‌خواهی؟» به خود بازگشتم که بینم چه می‌خواهم، اما دیدم وجودم از هر چه نیاز است، تهی است. هیچ دیگر هیچ نمی‌خواهم؛ فقط حسین علیه السلام.

محسن عباسی ولد
قم، شهر بانوی کرامت
مهرماه ۱۳۹۲
ذی القعدة ۱۴۳۴

www.ketab.ir

۱. امام رضا علیه السلام فرمود: «کسی که مزار اباعبدالله علیه السلام را در کنار رود فرات زیارت کند، مانند آن است که خدا را در بالای عرشش زیارت نموده است» (کامل‌الزیارات، ص ۱۴۷).